

# آیا بدون آزادی می‌توان شاد بود؟

## آیدا اندیایه

درآمد: نویسنده می‌کوشد ارتباط بین شادی و آزادی را بررسی کند. آیا می‌توان آزاد نبود ولی شاد بود؟ آیا شادمانی ارزشش را دارد که آزادیمان را برایش از دست بدهیم؟ یا برای شاد بودن و احساس خوشبختی حتماً محتاج آزادی هم هستیم؟<sup>۱</sup>

چگونه می‌توان بین آزادی و شادی دست به انتخاب زد، وقتی هر دو به یک اندازه ضروری و مهم به نظر می‌رسند؟ آزادی و شادی همیشه با هم سازگار نیستند. آزادی در واقع بر این امر دلالت می‌کند که من دارای قدرت انتخاب هستم و، با توجه به امکان اشتباه، پشیمانی احتمالی و بار مسئولیتش را نیز عهده‌دار خواهم بود. اما آیا آزادی به این مفهوم، به معنی آن است که ساده‌اندیشان و یا کودکان در دنیای بی‌دغدغه‌ی خود شادترند؟ این‌گونه بی‌دغدغه بودن می‌تواند نافی آزادی فرد باشد، مانند کودکی که بی‌دغدغه است اما همیشه باید تحت سرپرستی خانواده‌اش باشد. اگر آزادی با شادی ناسازگار بود، آیا روا است که برای رسیدن به شادی از آزادی چشم‌پوشی کنیم؟ اصلاً آشتی شادی و آزادی ممکن نیست؟

### ۱ - شادی و آزادی ناسازگارند.

برای شروع بحث، ابتدا به امکان ناسازگاری آزادی و شادی می‌پردازیم. فرض ناسازگاری این دو یعنی که ما نمی‌توانیم هم شاد و هم آزاد باشیم، چون آزادی را مانع شادی می‌دانیم. پس می‌توانیم شاد باشیم بی آنکه آزاد باشیم؛ به نظر می‌رسد که توانایی رسیدن به هر دو را نداریم. آزادی یعنی آدم می‌تواند دست به انتخاب بزند و تمام مسئولیت انتخابش را هم خودش بر عهده بگیرد؛ در نتیجه، این آزادی می‌تواند به شکل مضاعف مانع شادی و خوشبختی محسوب شود.

اما اگر انسان تمام تصمیماتش را با استقلال کامل بگیرد و، در این دنیای غیرقابل پیش‌بینی، دست به انتخاب فردی بزند، آیا این انتخاب و تصمیم‌گیری، خطر اشتباه کردن و مواجهه با عواقب نامطلوب را افزایش نمی‌دهد و نهایتاً به ناامیدی نمی‌انجامد؟ اگر من به اراده‌ی خود دست به انتخاب بزنم، آن هم در دنیای پیش‌بینی‌ناپذیری که همه در آن

<sup>۱</sup> این مقاله برگردان اثر زیر است:

Aïda N'Diaye (۲۰۱۵) 'Peut-on être heureux sans être libre?', *Philosophie Magazine*.

آیدا اندیایه استاد فلسفه و از نویسندگان مجله‌ی «فلسفه» در فرانسه است.

زندگی می‌کنیم، آیا به دست خود امکان انتخاب اشتباه، نرسیدن به مقصود و سرخوردگی را افزایش نداده‌ام؟ این همان استدلالی است که می‌گوید کسی که دست به انتخاب می‌زند می‌باید در نهایت مسئولیت انتخابش را نیز بر عهده بگیرد؛ پس آزادی از این نظر بنا است که رنج ما را دو چندان کند. آزادی ما را در موقعیتی قرار می‌دهد که دلخواه ما نیست و سپس بار مسئولیتی را علناً به دلیل «آزادی» ما بر دشمن می‌گذارد.

ژان پل سارتر، فیلسوف فرانسوی، در بحث اگزیستانسیالیسم و در مورد «آزادی» می‌گوید: اومانسیم یا انسان‌مداری به معنی قائل شدن به آزادی کامل انسان و مسئولیت‌پذیری کلی او است. سارتر آزادی را به عنوان یک دغدغه و منشأ اضطراب معرفی می‌کند چرا که با خود مسئولیت سنگینی به همراه می‌آورد.

با این اوصاف، آزادی دشمن بی‌چون و چرای شادی به نظر می‌رسد، البته اگر شادی را امری فراگیر و ماندگار در نظر بگیریم، آن هم زمانی که همه می‌خواهند به کلی از شر درد و رنج‌هایشان رهایی یابند. کالیکلس در مکالمه‌ی گرگیاس افلاطون می‌گوید: تنها انسانی که توانگر است می‌تواند آزاد و شاد باشد، زیرا توانایی برآوردن امیال خود و نصیب رساندن به دیگران را دارد. به نظر می‌رسد سواى این اقلیت توانای افلاطونی، انسان راهی جز انتخاب میان آزادی و شادی پیش رو نخواهد داشت. پس می‌توان بدون احساس نیاز به آزادی شاد بود، چون آزادی همواره دغدغه و بار مسئولیتی به همراه خواهد داشت. حال، بار دیگر به پرسش آغازین باز می‌گردیم: آیا از دست دادن آزادی بهای موجهی برای به دست آوردن شادی است یا از دست دادن شادی بهای موجهی برای به دست آوردن آزادی؟

## ۲- آزادی والاتر از شادی است.

اکنون می‌توان از زاویه‌ی دیگری به موضوع «امکان سازگاری آزادی و شادی» و توجیحات مربوط به آن پرداخت. پیشتر این سؤال را مطرح کردیم که: آیا می‌توان به نام شادی، سلب آزادی را توجیه کرد؟ اگر چنین فرض کنیم که این دو بالقوه با یکدیگر ناسازگارند، آیا روا نیست که بگوییم آزادی، در مقایسه با شادی، دارای ارزش والاتری است؟ به نظر می‌رسد «شادی» تنها نشئت گرفته از رفتاری خودخواهانه و به غایت آنی است، وضعیتی که قرار نیست ما را به سمت انسانیت سوق دهد، و این وضعیت کسی است که بدون تمنای آزادی به شادی بسنده می‌کند. خشنودی از این وضعیت صرفاً خشنودی از یک شادی ناپایدار، شکننده و فردی است که بیشتر تداعی کننده‌ی رفتار حیوانی، و نه رفتار انسانی، است.

جان استوارت میل، فیلسوف انگلیسی، در کتاب *فایده‌گرایی* فرمول جالبی برای توصیف این رویکرد ارائه می‌کند. او می‌گوید: «بهتر است یک سقراط ناشاد باشیم تا یک خوک شاد.» میل در اینجا به نوعی از شادی اشاره دارد که مختص انسان است. نوعی از لذت که سخت به دست می‌آید اما بی‌شک تنها شایسته‌ی انسان خواهد بود. یعنی اگر تنها با شادی‌های زودگذر و خوشی‌های آنی خودمان را گول بزنیم، آن وقت به شکلی سرشت ارزنده‌تر و ویژگی خردورزانه‌ی خود را نادیده گرفته‌ایم و به مرتبه‌ای فروتر از انسانیت تنزل کرده‌ایم. کم‌وبیش با تکیه بر همین استدلال

است که کانت، فیلسوف آلمانی، در کتاب بنیادهای مابعدالطبیعی اخلاق می‌گوید که: شادی امری اخلاقی نیست. کانت در ادامه اظهار می‌کند که شادی امری نامشخص، همواره در حال نوسان و تجربی است و چنین امری نمی‌تواند به خودی خود توجیه عقلانی داشته باشد و هدفی به شمار رود که بشود آن را «وظیفه‌ی اخلاقی» شمرد.

این استدلال می‌تواند به سیاست نیز تعمیم پیدا کند. و با این پرسش ما را به چالش بکشد که آیا می‌توانیم به همیشه خوش بودن تظاهر کنیم و به حقوق و آزادی‌های سیاسی و مدنی خود بی‌اعتنا باشیم؟ به نظر می‌رسد آزادی همواره همان چیزی است که از ما انسانی می‌سازد که به سخن در می‌آید و از حقوق خود و حقوق دیگران دفاع می‌کند. چه بسا قدرت سیاسی در مواقعی به ما احساس خشنودی آتی هم بدهد؛ اما اگر بهای این خشنودی از دست دادن آزادی باشد، این هم پذیرفتنی نخواهد بود. دنی دیدرو، فیلسوف فرانسوی، در نامه‌ای به هلوتیوس می‌کوشد نشان دهد که استبداد متأثر از اصلاحات عصر روشنگری بدترین نوع استبداد است، زیرا انسان‌ها را به سوی نوعی از بردگی سوق می‌دهد که به موجب آن برای ارضای نیازهایشان از اساسی‌ترین آزادی‌های خود نیز چشم‌پوشی کنند.

پس آیا نمی‌توان بدون آزادی به شادی و خوشبختی رسید؟ اگر در فقدان آزادی به شادی دست یافتیم، دلیل آن حتماً چشم‌پوشی ما از مهم‌ترین ارزش‌ها به منظور ارضای نیازهای آتی مان بوده است؟ با این اوصاف، آیا باید از شادی‌های خود چشم‌پوشی کنیم؟ اگر آزادی و شادی سازگار نباشند، و بدون آزادی اصلاً نتوانیم به شادی دست پیدا کنیم، آن‌گاه باید خودمان را تنها ملزم به تلاش برای کسب آزادی کنیم و از تمامی شادی‌ها دست بشویم؟

### ۳ - شادی در دل آزادی است.

بیاید درباره‌ی امکان آشتی آزادی و شادی بیشتر تأمل کنیم. اگر به همین گفته‌های پیشین بسنده کنیم، باید تمام شادی‌ها را در راه رسیدن به آزادی که ارزنده‌تر و شریف‌تر است فدا کنیم، اما چنین کاری محال خواهد بود. شادی یک هدف همگانی و کاملاً موجه است، پس ما نمی‌توانیم منطقاً این هدف انسانی را به کلی نفی کنیم. ارسطو بحث درخشانی در این باره در کتاب اخلاق نیکوماخوس ارائه کرده است. بنا بر بحث او، ما همواره به دنبال وسیله‌هایی برای رسیدن به هدف مان هستیم (ما تنها به این دلیل به دنبال پول و افتخار و قدرت می‌رویم که به شادی و خوشبختی برسیم)، اما رسیدن به شادی و خوشبختی نیز وسیله‌ای است برای رسیدن به اهدافی دیگر و صرفاً برای رسیدن به خود شادی و خوشبختی نیست (این طور نیست که ما می‌خواهیم شاد باشیم که صرفاً شاد باشیم)، و این آزادی همان هدفی است که همه‌ی انسان‌ها به شکل‌ها موجهی دنبال می‌کنند. بنابراین، اگر نتوانیم بدون احساس آزادی احساس شادی کنیم، پس باید به دنبال راهی برای سازگار کردن این دو بگردیم.

حال باید ببینیم تعریف ما از شادی، به معنای خوشبختی، چیست. این شادی و خوشبختی را نباید در یک خشنودی آتی خلاصه کرد؛ این حس یک حالت پایدار و باثبات است، و نمی‌توان آن را تنها به لذات ناپایدار یا خوشی‌های زودگذر تقلیل داد. شادی را می‌توان به عنوان وضعیتی تعریف کرد که در آن خشنودی کامل و پایدار حاکم است (که

البته یک ایده آل محال به نظر می‌رسد)، اما رسیدن به چنین حالتی مستلزم برخورداری از همه چیز نیست، این حالت همان رضایت از وضع موجود است: حسرت و افسوس گذشته‌ها را نخوردن و بی‌نیازی از به دست آوردن آنچه نداریم شرط رسیدن به چنین حالتی از خوشبختی است. پس شادی به داشته‌های مادی ما مربوط نمی‌شود، چیزهایی که ناپایدار و وابسته به اتفاقات زندگی‌اند، بلکه به طرز فکر ما و توان ما برای پذیرش وضع زندگی‌مان مربوط می‌شود. حکیمان باستانی به ما یادآوری می‌کنند که آزادی اساس شادی است. شادمانی آنجا است که حکمت، فضیلت، شادی و آزادی یکی می‌شوند. اپیکور در نامه به منوسئوس می‌نویسد کسی که این آزادی را نداشته باشد که امیال خود را تحت نظارت در آورده و با شناخت عقلانی خود از جهان و وضع موجود دست به انتخاب بزند نه شاد و خوشبخت است و نه می‌تواند شاد و خوشبخت باشد. شادی وضعیتی است که ما فارغ از عوامل بیرونی به خود واقعی‌مان تحقق ببخشیم؛ از این رو، پایه و اساس شادی آزادی است، دست کم در ذهن و روح خود.

### نتیجه‌گیری

بدون آزاد بودن نمی‌توان شاد بود. ناسازگاری آزادی و شادی سوءتفاهمی است که از تعریف نامناسب ما از شادمانی نشئت می‌گیرد: شادی تنها با جست‌وجو در پی لذات آتی حاصل نمی‌شود، و از همین رو نقش آزادی را نمی‌توان ندیده گرفت. شادی می‌تواند به وضعیتی پایدار مبدل شود و همواره در شکوفایی باشد. از این نظر، آزادی ضرورت بشریت است و نباید آن را از تلاش برای دستیابی به شادی و خوشبختی جدا انگاشت.

برگردان: بیتا سرافراز